

روایت مرتضی درخشان از روایت پیشرفت

یک نفر، یک نمایشگاه

ادامه از صفحه یک

— تغییر بی بزرگ در نمایشگاهی کوچک

برای من تجربه حضور در حسینیّه امام خمینی (ره) یک تجربه جدید بود، ما معمولاً نمایشگاه‌ها را در سالن‌ها و سوله‌های بزرگ تجربه کرده بودیم و یک نمایشگاه با این ابعاد در ابتدا چیز خاصی به نظر نمی‌رسید، ما از دیدن نمایشگاه‌های به‌مراتب بزرگ‌تر و شلوغ‌تر از این هم پشیمان بیرون آمده بودیم و همان ابتدای کار خیلی تحت تأثیر قرار نگرفتیم.
ظاهر نمایشگاه از یک ارائه بسیار معمولی و کوتاه خبر می‌داد و تصور می‌کردیم نیم‌ساعت بعد توی طبقه پایین حسینیّه برای رفتن برنامه‌ریزی می‌کنیم.
غرفه اول اما چک اول را زد، ما همان اول کار به صنعت فرش گره خوردیم! باور می‌کنید که یک کارشناس می‌تواند تشخیص بدهد که یک فرش کار دست یک مرد است یا یک زن؟! اصلاً تا حالا به تفاوت گره‌های مردانه و زنانه در فرش فکر کرده‌اید؟! باور می‌کنید که می‌توانیم با قیمتی نزدیک به قیمت خرید فرش ماشینی یک قالی دستبافت توی خانه پهن کنیم؟! برای ما که در محاصره تبلیغات پرشمار مراکز فروش فرش ماشینی بودیم و هستیم قاعدتاً نقش و مترتیل فرش‌های ماشینی نباید اولویت داشته باشد، اما روایت‌های بزرگی که پشت تمام این گره‌های کوچک در جریان است و داستانی که هر فرش برای افتادن به خاک طلی می‌کند واقعاً جذاب است.
خانمی که به عنوان مسئول غرفه ایستاده بود توضیحاتی به ما داد که تا حالا نشنیده بودیم، از بافنده‌های روستایی که برای امرار معاش پای دار قالی می‌نشینند تا خلبان‌ها و پزشک‌هایی که به جای کلاس یوگا و جلسات تزیایی سسر از کارگاه‌های فرش‌بافی در می‌آورند، صحبت کرد و از صنعتی گفت که ریشه در فرهنگ ما دارد، اما امروز خیلی آن را به یاد نمی‌آوریم.

— صرفه جویی در بالاترین تیراژ

من معمولاً وقتی به تنهایی در جاده سفر می‌کنم یک نفر که به نظر انسان موجهی می‌رسد را به عنوان همسفر انتخاب می‌کنم. مسافر‌ها از نظر من روایت‌های متحرکی هستند که احتیاج به کشف دارند و طول مسیر فرصت مناسبی برای تبدیل این مواد خام به قصه است.
از سر قسمت یک بار میزبان دانشجویی بودم که در روستا زندگی می‌کرد، در شهرستانی دورافتاده درس می‌خواند و برای یک جلسه کاری به تهران می‌رفت. برنامه‌نویس سایت بود و وقتی وسط این بازار عجیب و پرنوسان از او و کسب و کارش پرسیدم بدون مکث گفت که الحمدلله عالی است!
در پاسخ به این سؤال که چطور در این بازار خراب، خوب کاسبی می‌کند یک سؤال از من پرسید: «کسب و کار‌ها‌کی تبلیغ می‌کنند؟!» و پاسخ‌های من هیچ انطباقی با چیزی که در ذهن او بود، نداشت: «وقتی بازار خراب باشد!» درست می‌گفت! ما وقتی ناخودآگاه به سراغ تبلیغات می‌رویم که مشتری نداشته باشیم، با همین استدلال که صرفه جویی وقتی روی بورس است که کمبود وجود داشته باشد، همین کمبودی که امروز به آن ناترازی می‌گویند! توی نمایشگاه پر بود از غرفه‌هایی که دستاوردی برای کم کردن مصرف داشتند، از مصرف آب و برق گرفته تا گاز و بنزین!
به عنوان مثال یک شرکت دانش‌بنیان با استفاده از هوا در شیرهای خانگی فشار آب را بیشتر و همزمان مصرف آب را تا یک چهارم کاهش داده بود. یک گره دیگر موتورهای آبی تولید کرده بود که مصرف برق را یک چهارم می‌کرد و توان موتور دو برابر می‌شد.
شرکت‌هایی که در مصرف حامل‌های انرژی مثل گاز و بنزین هم تأثیر کاهشی بر مصرف داشتند هم زیاد بودند و شرکت‌هایی که محصولاتی برای کاهش مصرف آب کشاورزی و پروژه‌هایی که در انتقال آب به نقاط مرکزی کشور هم نقش داشتند در نمایشگاه دیده می‌شدند.

دست دادن این شرکت‌ها در نمایشگاه هم اتفاق جالبی بود که برای بسیاری از صنایع رخ می‌داد، به‌خصوص در برخورد با غول‌های آتی!
مثلاً فیلم‌باز‌ها می‌پرسند که بهترین فیلم اکشن کاش چیست؟ افرادی که به

— دروازه‌های شهر جادویی

شما از هوش مصنوعی چه استفاده‌ای می‌کنید؟ یک بار سؤال‌هایی که از هوش مصنوعی پرسیده‌اید را مرور کنید.
مثلاً فیلم‌باز‌ها می‌پرسند که بهترین فیلم اکشن کاش چیست؟ افرادی که به

فکر کسب و کارند در مورد راه‌های پولدار شدن می‌پرسند و آن‌هایی که تولید محتوا استفاده می‌کنند از نظر ما کاربر‌های حرفه‌ای محسوب می‌شوند. آن‌ها با استفاده از این ابزار یک موزیک ویدئو می‌سازند یا پوستر طراحی می‌کنند و کپشن مناسب برای فضای مجازی هم بر اساس همین محتوا تولید می‌کنند و ما تصور می‌کنیم که با یک کاربر حرفه‌ای طرفیم، در واقعیت اما این افراد فقط و فقط در ورودی شهر بزرگ و جادویی ایستاده‌اند. شهری که هر خیابان و کوچه‌اش یک حرف جدید دارد. ما فقط دروازه این شهر را دیده‌ایم.
هوش مصنوعی که برای ما تازه‌وارد‌ها مثل یک بازی جرت و حقیقت است، برای کارشناس‌ها نقش چوب جادو دارد!
تصور اینکه یک پدیده جدیدی چقدر می‌تواند روی همه چیز تأثیر داشته باشد را در این نمایشگاه می‌شد به وضوح دید، به عنوان مثال شرکتی در این نمایشگاه حضور داشت که می‌توانست اطلاعات هر شغلی را دریافت کند و به عنوان دستیار آن شغل همکاری کند.
مثلاً شما می‌توانید اطلاعات مربوط به علم پزشکی را (با هر حجمی که باشید) وارد کنید و این دستیار مثل یک کمیسوین پزشکی در لحظه با شما به عنوان یک پزشک همکاری کند.

مثلاً شما می‌توانستید اطلاعات مربوط به تمام مباحث رشته معماری یا عمران را در سررور آن بارگذاری کنید و این دستگاه به عنوان یک مشاور بیست و چهارساعته در کنار شما کار کند. مشاوری که تجربیات بزرگ‌ترین معماران جهان و علم بزرگ‌ترین طراحان دنیا را در اختیار دارد.
جالب اینکه تمامی این‌ها به زبان فارسی است، سرورها ایرانی‌اند و در این جهان تحریم‌زده هیچ محدودیتی برای کاربر ایرانی ندارند. یک بار دیگر مرور کنیم، هر انشایی به هر میزان که باشد! حالا از این اطلاعات با موضوع مورد علاقه خودتان مخرج مشترک بگیرید.

حالا تصور کنید که داده‌های شخصی شما از کشور خارج نمی‌شود، شما شاید امروز حساسیت این موضوع را درک نکنید، اما مثلاً در مورد مسائل پزشکی به این فکر کنید که در سال‌های آینده که جنگ‌های بیولوژیکی در جهان شکل جدی‌تری به خودشان می‌گیرد داشتن یک بانک اطلاعاتی از مردم یک کشور چقدر می‌تواند خطرناک باشد؟! هم اطلاعاتی که خودمان با سؤال‌های مختلف در اختیار یک سرور خارجی قرار داده‌ایم!
هوش مصنوعی حالا می‌تواند به تمامی اصناف کمک کند، تمامی تولیدات را ارتقا بدهد و در تمامی صنایع نقطه عطف تحول باشد. حتی کسب و کار‌های خیلی خیلی سنتی مثل تعاونی‌های تولیدی خانوادگی!

— یک قصه بی نظیر از فولاد خانوادگی

تصور کهن ما از تعاونی معمولاً به فروشگاه‌هایی بر می‌گردد که حاصل قرار گرفتن چندین نفر با توانمندی‌های مختلف در کنار هم هستند که دور هم جمع می‌شوند و باری را از روی زمین بر می‌دارند، مثلاً باغداران یک شهر با هم متحد می‌شوند و چرخه تولید و عرضه را خودشان تکمیل می‌کنند.
تعاونی‌هایی که در این نمایشگاه بودند اما یک مفهوم دیگر در خودشان داشتند: «جمع ما از مجموع تعداد ما بیشتر است!» آن‌ها به خوبی در این نمایشگاه نشان می‌دادند که شما برای ایجاد کسب و کاری که به تنهایی هم توانایی اداره آن را دارید هم بهتر است یک گروه از افرادی شبیه و مکمل هم تشکیل دهید.

یک تعاونی فولادسازی نمونه عجیبی در این زمینه بود که به یک قصه فانتزی بیشتر شبیه بود تا یک کارخانه فولاد! اما واقعیت داشت.
یک خانواد که در شهری آهنگری می‌کردند تصمیم می‌گیرند در شهرستان آبا و اجدادی‌شان یعنی علویچه اسفهان زندگی و کار کنند. اعضای خانواده با هم متحد می‌شوند و کار را بین خودشان تقسیم می‌کنند. دقت کنید، سهام را بین خودشان تقسیم نمی‌کنند، کار را بین خودشان تقسیم می‌کنند.
خانواده تصمیم گرفته‌اند است که اگر کسی می‌خواهد در این تعاونی سهمی باشد باید در همین تعاونی کار کند و افرادی که به مشاغل دیگر رفته‌اند یا از کشور مهاجرت کرده‌اند از این تعاونی خارج می‌شوند.
به زبان ساده‌تر آن‌ها اوراق مشارکت نمی‌فروشند که شما بخرید و از آن سود کنید، شما وقتی از این کار سود می‌کنید که در آن حضور داشته باشید. حالا آن آهنگری‌های کوچک در شهری چهار کارخانه تولید

فولادند که محصولات متنوع تولید می‌کنند، چهار هزار و پانصد میلیارد تومان سرمایه دارند و بیمارستان و مدرسه و مسجد و انواع خدمات را در شهر کوچک علویچه ساخته‌اند. پول خودشان است، دل‌شان می‌خواهد شهر اجدادی‌شان را آباد کنند!
حتی آن‌هایی که برای ادامه تحصیل از کشور رفته بودند هم به کارخانه برگشته‌اند، جالب اینکه تمام سهام این تعاونی در دست اعضای یک خانواده است، خانواده‌ای که توانسته تمام اعضای خود را تا همیشه منتفع کند و وقتی از مدیر جوان کارخانه پرسیدم که یک دلیل بیارو که سرمایه‌ام را خودم تبدیل به کسب و کار نکنم و با دیگران تعاونی تشکیل بدهم به جای یک دلیل ده‌ها دلیل آورد که کوچک‌ترین آن معافیت از بخشی از مالیات بود.
تعاونی‌های دیگری هم در این نمایشگاه بودند که فعالیت‌شان از تولید کاغذ و تصفیه آب تا تولیدات صنعتی پیشرفته بود، کاری که به هیچ عنوان از یک گروه یا یک نفر بر نمی‌آید، اما یک تعاونی به سادگی همه این کار‌ها را در کنار هم پیش می‌برد.

— «ما» توانستیم

شوگ بزرگ‌تر این نمایشگاه به بازدیدکننده‌ها را موضوعات پزشکی وارد می‌کند، شما چقدر احتمال می‌دهید که در طول زندگی‌تان به عنوان یک کارمند، یک کاسب و یا یک مهندس فرصت اجرای یک عمل جراحی داشته باشید؟! من به عنوان یک روزنامه‌نگار در این نمایشگاه یک چشم جراحی کردم! شبیه‌سازی که در این نمایشگاه وجود داشت به یک پزشک اجازه می‌داد که پیش از یک عمل جراحی بار‌ها آن‌را در فضای شبیه‌سازی تجربه کند و اشتباهات احتمالی‌اش را اصلاح کند. من در حین عمل به چشمی که جراحی کردم آسیب زدم! از قضا هیچ اتفاق ناگواری هم نیفتاد و در همین لحظه از اینکه در شبیه‌سازی شکست خورده‌ام هیچ عذاب وجدانی ندارم.
پیشرفت پزشکی در کشور ما خیلی عجیب‌تر از این موضوعات است، ما در کشورمان با تجمع علم پزشکی و پرینترهای سه‌بعدی یک مفصل لگن و بخشی از استخوان ران را ساخته‌ایم و روی بدن یک دخترخانم ایرانی همین الان کاری می‌کند، دخترخانمی که ممکن بود پای راست خودش را از لگن به پایین از دست بدهد.

ما می‌توانیم در خانه یک بیمار قلبی را رصد کنیم و رفتار قلبی او را همزمان با رصد، آنالیز کنیم و همزمان با رصد و آنالیز به صورت خودکار مراحل پذیرش بیمار در بیمارستان را هم طی کنیم، ما می‌توانیم در خانه یک دستگاه شوک الکتریکی قلب داشته باشیم که به دقت یک پزشک عمل می‌کند و اگر آن را به بیمار وصل کنیم به ما می‌گوید که اصلاً نیاز به شوک وجود دارد یا نه! ما می‌توانیم زخم‌ها را با استفاده از سلول‌های بنیادی خیلی سریع‌تر در مان کنیم، می‌توانیم ویتیل‌تور آی‌سی‌یو تولید کنیم، می‌توانیم انواع و اقسام داروها و تجهیزات بیمارستانی را با کیفیت بسالاً تولید کنیم و این ما که می‌گوییم یعنی ما ایرانی‌ها!

به شما توصیه می‌کنم وقتی می‌خواهید در مورد پیشرفت‌های کشور صحبت کنید نگویید ایران می‌تواند، بگویید ما می‌توانیم! این ما حال شما را خوب می‌کند، ضربان قلب شما را بالا می‌برد، آدرنالین ترشح می‌کند و آرام می‌شوید. کاش همه می‌توانستند این مشارکت در افتخار را تجربه کنند. اما مشکل کجاست که همه در این حس شریک نیستند؟!

— یک نفر، یک نمایشگاه

توی این نمایشگاه یک نکته عجیب حضور مدیران شرکت‌ها بود، به عنوان مثال در غرفه یک کارخانه تولید فولاد بزرگ در کشور با شخصی گفت‌وگو می‌کردیم که موضوعات جالبی توضیح می‌داد، بعداً متوجه شدیم که خود او مدیرعامل یکی از کارخانه‌های بزرگ فولاد کشور است.
فقط هم این نبود، شرکت‌های بزرگ تولید تجهیزات پزشکی، شرکت‌های بزرگ تولید محصولات آبی، شرکت‌های بزرگ تعمیر قطعات هواپیما و شرکت‌های دیگر همه و همه در سطح مدیریت در این نمایشگاه حضور داشتند، سؤال این بود؛ مدیر روابط عمومی‌ها‌تان کجا هستند؟!
ما هم به خوبی درک می‌کنیم که در نمایشگاهی با این سطح، نوبت به مدیر

روابط عمومی نمی‌رسد که در یک غرفه که دوتا صندلی دارد حضور داشته باشد، اما می‌توانیم بپرسیم که در طول سال کجا‌باید که ما به عنوان رسانه از دستاوردهای شما بی‌اطلاع ایم؟!

بعضی‌ها فکر می‌کنند که این یک نوع نجابت است که برای خدا کار می‌کنیم و کار بسرای خدا گفتن ندارد! بلسه، کار برای خدا گفتن ندارد، اما آن بخش اضافی کار شما برای رضای خدا گفتن ندارد، شما روزی هشت ساعت در محل کارتان کار می‌کنید، آن دو ساعتی که بیشتر از موظفی خودتان و برای رضای خدا می‌ایستید و احتمالاً به ازای آن اضافه‌کاری هم دریافت نمی‌کنید را نگویید، اما وظیفه شما برای باقی آن اطلاع‌رسانی است!
اگر یک کارشناس، یک متخصص و حتی یک کاربر بلداند که در کشور خودش این همه موقعیت وجود دارد چرا مهاجرت کند؟! چرا ناامید باشد؟! چرا باور نداشته باشد؟! شما کوتاهی کردید، مدیر‌های روابط عمومی شما هم کوتاهی کرده‌اند، ما هم کوتاهی کردیم!

بله، ما خواب بودیم و این همه تحول را ندیدیم و روایت آن را به گوش مردم نرساندیم، ما رسانه‌ها کم‌کاری نابخشودنی داریم، اما شما که انعکاس خودتان را در جامعه نمی‌دیدید آیا به فکرتان نرسید که ما را از خواب بیدار کنید؟! کار مدیر روابط عمومی مگر همین نیست؟! یک نفر تنهایی باید جور همه ما را بکشد؟!

مقام معظم‌ره‌بری یک‌تنه متولی این نمایشگاه هستند، به تنهایی بی بین مردم و رسانه و پیشرفت شدند و ما با تلنگر ایشان از صندلی‌های گرم و نرم روزنامه تکان خورده‌ایم. حالا سؤا‌ل اینجاست؛ یک نفر چقدر می‌تواند همه را به حرکت در بیاورد؟! سهم ما کجاست؟!

— بشاگرد یا شلمچه

عبدالله‌والی را احتمالاً می‌شناسید، پدر معنوی تمام اردوهای جهادی که وسط جنگ از امام دستور گرفت که خط مقدم تواردوی جهادی است و به‌جای شلمچه سر از بشاگرد درآورد.

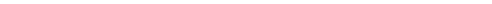
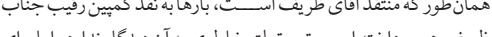
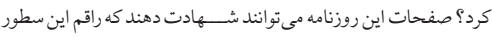
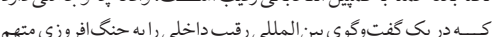
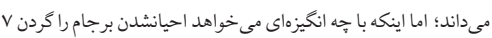
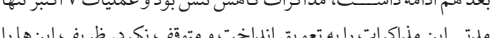
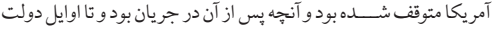
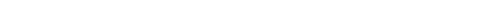
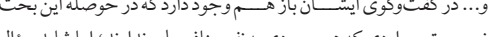
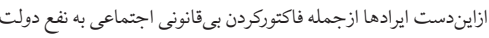
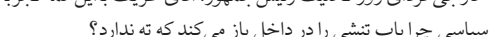
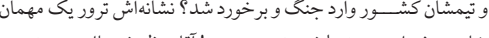
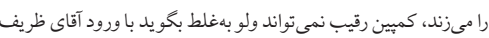
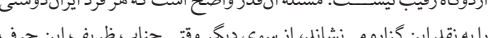
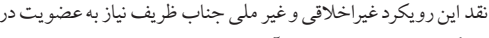
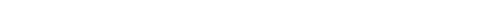
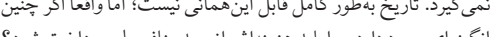
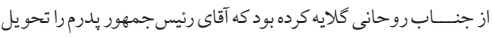
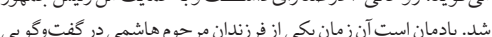
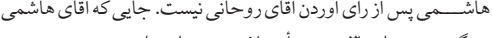
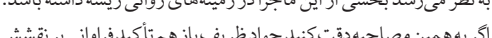
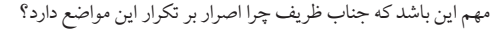
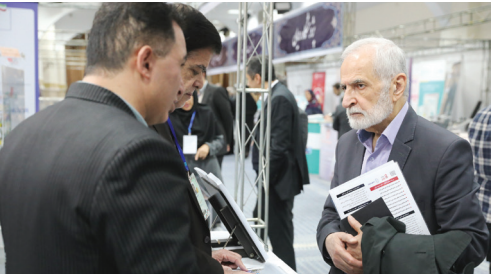
امروز فکر می‌کنم که لبنان و غزه من و امثال من همین است، ما باید برای تقویت جبهه مقاومت پشت جبهه مقاومت را گرم کنیم! ما باید اینجا بجنگیم تا اگر روزی بنا شد در جای دیگری بایستیم پشت‌مان خالی نباشد.

دقت کنید، این حرف‌ها کم اهمیت کردن خط مقدم نیست، اما شلمچه ما بشاگرد است، اوایل دهه شصت را به خاطر بیاورید؛ مردم در شهر‌ها درگیر مناقضین بودند و رزمنده‌ها در جبهه درگیر رژیم بعث، مبارزه در هرکدام از این دو جبهه مبارزه بود. اگر ما ظرفیت‌های داخلی را تقویت کنیم در خارج از مرز‌ها دست بالاتر را داریم.

با خودم فکر می‌کنم که ای‌کاش این نمایشگاه عمومی بود و در یک جایی مثل مصلی یا شهر آفتاب برگزار می‌شد که همه می‌آمدند و می‌دیدند که در حوزه‌هایی مثل شیلات، صنایع دستی و گردشگری، ارتباطات، کشاورزی و حتی خصوصی‌سازی چه دستاوردهای ویژه‌ای داشته و داریم!
دستاورد‌هایی که بعد از چهار ساعت گشت زدن در نمایشگاه، باز هم نتوانستیم همه را ببینیم و با صاحبان آن‌ها گفت‌وگو کنیم!

— لیاقت یک باور است

به ابتدای گزارش برگردیم؛ به مجلس شـورای ملی در سال ۱۳۲۹ برویم و پای صحبت‌های نخست وزیر وقت بنشینیم؛ «ملتی که لیاقت لولهنگ‌سازی (آفتابه‌سازی) ندارد چگونه می‌تواند صنعت نفت را اداره کند.
»
بهتان برخورد؟! شاید فکر می‌کنید که مگر یک مرد نبود که بلند شود و توی دهان‌اش بگوید؟! اما بد! به حال ما که نمی‌دانیم در همین جلسه ۹۱ نفر به این حرف‌ها رأی موافق دادند و فقط هشت نفر رأی مخالف گرفت تا ملی شدن صنعت نفت شکست سنگینی بخورد!
شاید غیرت نداشتند، شاید شجاعت در وجودشان نبود، شاید خریداری شده بودند، اما مهم‌ترین حسی که آن نماینده‌ها در آن جلسه نداشتند باور بود! باوری که اگر امروز هم نداشته باشیم یک نفر می‌آید، توی روی‌مان می‌ایستد و می‌گوید: «لیاقت ندارید!» و ما که امروز داریم به عنوان یک نمونه کوچک تمامی قطعات هواپیما را خودمان به بهترین شکل تعمیر می‌کنیم به جای اینکه توی دهن او بزنیم به او رأی موافق می‌دهیم!



آمریکا متوقف شده بود و آنچه پس از آن در جریان بود و تا اوایل دولت بعد هم ادامه داشت، مذاکرات کاهش تنش بود و عملیات ۷ اکتبر تنها مدتی این مذاکرات را به تعویق انداخت و متوقف نکرد.
ظریف این‌ها را می‌داند؛ اما اینکه با چه انگیزه‌ای می‌خواهد احیاناًشدن برجام را گردن ۷ اکتبر بیندازد، مشکوک است.
نکته بعد حمله به کمپین انتخاباتیاتی رقیب است. واقعاً چه جاهتی دارد که در یک گفت‌وگوی بین‌المللی رقیب داخلی را به جنگ افروزی متهم کرد؟ صفحات این روزنامه می‌توانند شهادت دهند که راقم این سطور همان‌طور که منتقد آقای ظریف است، بار‌ها به نقد کمپین رقیب جناب ظریف هم پرداخته است و تعلق خاطری به آن دیدگاه ندارد، اما برای

در خدمت و خیانت ظریف

ادامه از صفحه یک

ظریف این روند را احتمالاً از سال ۱۳۸۳ آغاز کرده است، جایی که در گشوش محمد البرادعی، مدیرکل وقت آژانس در آستانه انتخابات ریاست جمهوری نخوا می‌کند که «بسیاری از کاندیداهای مخالف ما از شکست مذاکرات سود می‌برند.»

این مزوج کردن سیاست داخلی و سیاست خارجی پاشنه آشیل گفت‌وگوی ظریف و آغاز اشتباه‌های راهبردی آقای معاون در داووس است. آنچه جناب ظریف در باره عملیات ۷ اکتبر و توقف مذاکرات احیای برجام می‌گوید رسماً فیک‌نیز است؛ او خیلی خوب می‌داند مذاکرات احیای برجام بعد از شروع وقایع ۱۴۰۱ و باز یاده‌خواهی‌های

مهم این باشد که جناب ظریف چرا اصرار بر تکرار این مواضع دارد؟ به نظر می‌رسد بخشی از این ماجرا در زمینه‌های روانی ریشه داشته باشد. اگر به همین مصاحبه دقت کنید جواد ظریف باز هم تأکید فراوانی بر نقشش در رأی‌آوری آقای پزشکیان دارد؛ موضعی که بی‌شبهت به موضع مرحوم هاشمی پس از رأی آوردن آقای روحانی نیست. جایی که آقای هاشمی می‌گوید؛ روحانی ۳ درصد رأی داشت و با حمایت من رئیس‌جمهور شد. یادمان است آن زمان یکی از فرزندان مرحوم هاشمی در گفت‌وگویی از جنس‌اب روحانی گیلایه کرده بود که آقای رئیس‌جمهور پدرم را تحویل نمی‌گیرد. تاریخ به‌طور کامل قابل این همانی نیست؛ اما واقعاً اگر چنین انگیزه‌ای وجود دارد چرا باید هزینه‌اش از منبـ منافع ملی برداخت شود؟

فرهنگ‌نیکان

فرهنگ‌نیکان

شنبه ۶ بهمن ۱۴۰۳

شماره ۴۳۳۸

FARHIKHTEGANDAILY.COM

FARHIKHTEGANONLINE

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است

دسترسی به این مطلب از طریق لینک زیر امکان‌پذیر است